

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۱، بخش ۱

دوم پادشاهان ۸-۹، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

سلام، ما به مطالعه‌ی کتاب‌های پادشاهان ادامه می‌دهیم. ما به طور فشرده به خدمت‌های ایلیا و الیشع پرداخته‌ایم. اکنون، با مطالعه‌ی امروز شروع می‌کنیم تا کمی از این موضوع فاصله بگیریم.

ما به طور خاص در دو یا سه جلسه اخیر در مورد خدمت الیشع بررسی کرده‌ایم. و اینکه چگونه این خدمت هم برای کسانی که به خدا خدمت می‌کنند مثبت است و هم برای کسانی که خدمت نمی‌کنند منفی. و اکنون به نوعی به این نتیجه رسیده‌ایم که همه اینها را به پایان رسانده‌ایم.

بباید قبل از شروع دعا کنیم.

پدر آسمانی عزیز، از اینکه وقت ما در دستان توست، از تو سپاسگزاریم. تو خدای بزرگی

تو کسی هستی که بر جهان هستی حکومت می‌کنی. تو کسی هستی که عشق هستی. چه شادی، چه شادی‌ای است که فکر کنیم کسی که در دستانش هستیم، عشق است.

تمام توجه تو به ما، خیر و صلاح ماست. تو را ستایش می‌کنیم. ما به آشفتگی‌های دنیا نگاه می‌کنیم. به سختی‌ها نگاه می‌کنیم. به مشکلات نگاه می‌کنیم. و ای خداوند، دوباره متوجه می‌شویم که تو کنترل همه چیز را در دست داری.

و اتفاقاتی برای ما می‌افتد که نتیجه‌ی انتخاب‌های ما در مواجهه با آنچه تو برای ما انتخاب می‌کنی، هستند. پروردگارا، تو را شکر می‌کنیم که این چیزها تو را تحت الشعاع قرار نمی‌دهند. تو را شکر می‌کنیم که سرکشی ما؛ شکست ما مشکلی برای تو ایجاد نمی‌کند که تو قادر به مقابله، کنترل، استفاده و در نهایت برکت دادن به آن نباشی.

تو را ستایش می‌کنم. امروز به ما کمک کن تا به این بخش از کتاب مقدس نگاه کنیم. به ما کمک کن تا حقایق آن، حقایق ابدی آن را ببینیم، و همچنین به ما کمک کن تا کلام تو را برای هر یک از ما، امروز بشنویم. و ما به نام تو از تو سپاسگزاری خواهیم کرد. آمین.

ما به فصل ۸، آیه ۷ تا فصل ۹:۱۳ نگاه می‌کنیم.

و آنها با دو قرار ملاقات به پایان می‌رسند. به یاد داشته باشید که در کتاب اول پادشاهان، وقتی الیاس کاملاً افسرده، نگران جاننش و در حال فرار بود، خدا گفت، نه، نه، من هنوز خدمتی برای تو دارم. می‌خواهم سه کار انجام دهی.

می‌خواهم حزائیل را به عنوان پادشاه سوریه مسح کنی. به یاد داشته باش، سوریه در مرکز دمشق، در شمال شرقی دریای جلیل قرار دارد. می‌خواهم حزائیل را به عنوان پادشاه سوریه مسح کنی.

بعد از تو می‌خواهم که بیهو، پادشاه اسرائیل، را مسح کنی. و از تو می‌خواهم که الیشع را به پادشاهی بطلبی. بسیاری از محققان تعجب می‌کنند که خب، الیاس آن سه کار را انجام نداد.

او فقط یکی از آنها را انجام داد. او فقط الیشع را مسح کرد. او فقط الیشع را فراخواند تا از او پیروی کند.

خب، آیا او شکست خورد؟ خب، دوباره، همانطور که بارها گفته‌ام، باید کمی در بیان آنچه کتاب مقدس نمی‌گوید محتاط باشیم. کتاب مقدس نمی‌گوید که او شکست خورد. هیچ حس قضاوتی در مورد او وجود ندارد.

از طرف دیگر، کتاب مقدس نمی‌گوید که خب، این دقیقاً همان کاری بود که او قرار بود انجام دهد. اما من معتقدم که با مسح الیشع، او به وضوح به الیشع آموخت که قرار است چه کاری انجام دهد، زیرا در این متن هیچ دلیلی وجود ندارد که خدا دستورالعمل‌های اضافی به الیشع بدهد.

او به سادگی آن را انجام می‌دهد. من فکر می‌کنم که در واقع، آن زمان در طول زندگی الیاس محقق نشد. و بنابراین، این خدمت دوگانه، خدمت الیاس و سپس الیشع نیست، که یکی بهتر و دیگری بدتر باشد.

نه، من معتقدم که این یک خدمت واحد است، خدمت ایلیا-الیشع. و همانطور که الیشع این دو انتصاب هازل و ییهو، را انجام می‌دهد، او در حال تحقق بخشیدن به نقشه خدا برای خدمت آنهاست. بیایید اول از همه به انتصاب هازل، پادشاه سوریه، نگاهی بیندازیم.

در آیه هفتم، الیشع به دمشق رفت و بنهدد، پادشاه ارام، بیمار بود. وقتی پادشاه از مرد خدا باخبر شد، به یاد داشته باشید که ما تا اینجا چه گفتیم: روی هم رفته، الیاس و الیشع پیامبر خوانده نمی‌شوند. آنها مردان خدا نامیده می‌شوند.

من فکر می‌کنم آن مرد خدا ریشه عمیق‌تری دارد. پیامبری نوعی حرفه است. مرد خدا بودن آنها به همین معناست.

مرد خدا این همه راه را تا اینجا آمده است. او به هیزل گفت، هدیه‌ای با خودت ببر. برو و مرد خدا را ملاقات کن.

از طریق او با یهوه مشورت کن. از او بپرس، آیا من از این بیماری بهبود خواهم یافت؟ جالب است که بنهدد با خدای مشورت می‌کند که برای او بیگانه است. به یاد داشته باشید که اخزیا سعی کرد با بعلزوب، خدای عقرون، یک خدای بیگانه، مشورت کند.

اما حالا، در این مورد، خدای بیگانه به دمشق آمده است. من فکر می‌کنم این به این معنی است که بنهدد از رویارویی‌هایش با الیشع و رویارویی‌هایش با ارتشش با الیشع در طول سال‌ها درس‌هایی آموخته بود. و بنابراین، او می‌گوید، بروید، پرسید، پرسید که آیا من از این بیماری جان سالم به در خواهم برد.

و بنابراین، حزائیل به ملاقات الیشع رفت و با خود هدیه‌ای شامل ۴۰ بار شتر از بهترین کالاهای دمشق برد. خدای من. او داخل شد و در مقابل او ایستاد و گفت: «پسرت، بنهدد، پادشاه ارام، مرا فرستاده تا بپرسم آیا از این بیماری بهبود خواهم یافت؟» اکنون الیشع به او پاسخ می‌دهد و او می‌گوید: «بله، به او بگو که او قطعاً بهبود خواهد یافت.»

اما خداوند به من وحی کرده است که در واقع، او خواهد مرد. حال، آیا الیشع اینجا دروغ می‌گوید؟ آیا او حقیقت را تحریف می‌کند؟ در واقع، فکر نمی‌کنم که چنین باشد. اگر بن حداد به حال خود رها شود، بهبود می‌یابد.

این بیماری هنوز تمام نشده است. اما الیسا می‌گوید، اما من می‌دانم که او خواهد مرد. فکر می‌کنم این به ما درک می‌دهد که چرا هیزل آن کار را انجام داد.

ما به یاد داریم که حزائیل روز بعد بالشی را خیس کرد و روی صورت بن حداد گذاشت. بله، اگر بن حداد به حال خود رها می‌شد، بهبود می‌یافت و حزائیل پادشاه نمی‌شد. اما بن حداد خواهد مرد زیرا هزل او را خواهد کشت.

او با نگاهی خیره به او خیره شد، این آیه ۱۱ است، تا اینکه هیزل خجالت کشید. سپس، مرد خدا شروع به گریه کرد. می‌دانم چه خواهی کرد.

می‌فهمم می‌خواهی چیکار کنی. یادته تو فصل سوم به کم در مورد این حرف زدیم. الیشع گفت شما قراره به موآب برید؟

شما تمام چاه‌ها را مسدود خواهید کرد. شما تمام مزارع را با سنگ خواهید پوشاند. شما تمام درختان خوب را قطع خواهید کرد.

وای، آیا این یک دستور بود که آنها باید این کار را انجام دهند؟ نه، الیشع به سادگی تشخیص می‌دهد که این کاری است که شما می‌خواهید انجام دهید. حالا، مطمئناً، این ممکن است واقعاً به آنها این حس را داده باشد. خب، اشکالی ندارد که ما هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم.

من در این مورد تردیدی ندارم. اما اینجا هم، الیشع به هیچ وجه به هیزل دستور انجام این کارها را نمی‌دهد. «او صرفاً مردی است که می‌تواند آینده را ببیند و می‌گوید: «من می‌دانم تو چه خواهی کرد».

تو قلعه‌هایشان را به آتش خواهی کشید. جوانانشان را با شمشیر خواهی کشت، کودکان خردسالشان را به خاک و خون خواهی کشید، و زنان باردار را شکم دریده‌ای. حال، می‌خواهم به آیه ۱۳ توجه کنید.

می‌خواهم به آنچه هیزل نمی‌گوید و آنچه می‌گوید توجه کنی. باز هم، نشانه‌ای از مرد. چطور ممکن است بنده‌ات، که فقط یک سگ است، چنین شاهکاری را انجام دهد؟ حالا، به یاد داشته باش، سگ در کتاب مقدس عبری بهترین دوست انسان نیست.

آنها صرفاً مثل کرکس‌ها هستند. آنها مردارخوارند. آنها کسانی هستند که در حاشیه جامعه پرسه می‌زنند.

آدم دلش نمی‌خواهد بچه‌اش را توی خیابان ول کند، وگرنه سگ‌ها او را می‌خورند. من فقط یک سگ هستم. من هیچ‌کس نیستم.

چطور توانستم چنین کار بزرگی انجام دهم؟ او نمی‌گوید، چطور توانستم چنین کار شیطانی‌ای انجام دهم؟ او نمی‌گوید، چطور توانستم چنین کار وحشتناکی انجام دهم؟ او می‌گوید، هی، من هیچ‌کس نیستم. چطور، توانستم چنین کار بزرگی انجام دهم؟ می‌بینید، سی‌اس لوئیس در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید، ببخشید، نه این سی‌اس لوئیس نیست. این پاتریک ابرایان، رمان‌نویس، است.

او می‌گوید در واقع، یک شخص در ابتدا صرفاً یک انسان است و سپس به یک شخصیت تبدیل می‌شود. بله، بله. ما در حال تبدیل شدن به کسی هستیم که قرار است باشیم و در پایان روزگار، جز با معجزه خدا، قادر نخواهیم بود چیزی غیر از آنچه خودمان ساخته‌ایم باشیم.

داری به چه کسی تبدیل می‌شوی؟ داری خودت را به چه کسی تبدیل می‌کنی؟ آیا از قدرت روح‌القدس بهره می‌بری؟ آیا در دنیا زندگی می‌کنی؟ آیا در دعا زندگی می‌کنی؟ آیا به خدا اجازه می‌دهی شخصیتی را که به آن تبدیل می‌شوی شکل دهد؟ خب، چطور می‌توانم این کار را بکنم؟ خداوند به من نشان داده است که تو پادشاه ارام خواهی شد. باز هم، توجه کنید که او نمی‌گوید خداوند می‌خواهد این اتفاق بیفتد یا خداوند قرار است این اتفاق را رقم بزند. من آن را دیده‌ام، خطوط باریکی هستند

مرز باریکی بین دانستن چیزی و فرمان دادن به چیزی وجود دارد. و بنابراین، هیزل فرصت را دید. او برگشت

هیزل جواب داد: «الیشع بهت چی گفت؟» گفت: «گفت»: «اون بهم گفت که مطمئناً خوب می‌شی.» آگه به حال خودش رها می‌شد، حتماً خوب می‌شد.

و هیزل این را می‌داند. اگر هیزل قرار است پادشاه شود، باید خودش امور را به دست بگیرد. خدای من

باز هم، مرز بسیار بسیار باریکی بین اینکه زندگی‌مان را خودمان به دست بگیریم و از طرف دیگر، دست روی دست بگذاریم و به خدا توکل کنیم تا آن را انجام دهد، وجود دارد. هیزل مورد اول را انتخاب کرد. من قرار است این کار را انجام دهم

خدا گفته، یهوه گفته، من پادشاه بعدی خواهم شد. او همچنین گفته این پیرمرد تا ابد زنده خواهد ماند. خب، من نمی‌توانم اینطور منتظر بمانم

من می‌خواهم امور را به دست خودم بگیرم. چقدر راحت من و تو این کار را انجام می‌دهیم. می‌دانی، وقتی یک کشتی، یک کشتی بادبانی، می‌خواست بندر را ترک کند، و باد ملایم و متغیر بود، کاری که باید می‌کردی این بود که منتظر لحظه‌ای بمانی که جزر و مد شروع به تغییر و فروکش کردن کند

آن لحظه، لحظه‌ای است که باید طناب‌هایی را که شما را به اسکله بسته‌اند، باز کنید و بگذارید جزر و مد شما را به دریا ببرد، جایی که باد بیشتری می‌وزد. و بنابراین، شاعر گفته است، لحظه‌ای وجود دارد که باید جزر و مد خود را بگیرید. و اگر این کار را نکنید، اگر جزر و مد خود را از دست بدهید، باید ۱۲ ساعت صبر کنید تا دوباره خاموش شود.

اوه، چقدر راحت من و تو توی اون چاله می‌افتیم. خدای من، این فرصت منه. باید همین الان انجامش بدم

نه، لازم نیست. کاری که باید انجام دهید این است که وقتی خدا می‌گوید برو، حساس باشید. حالا، شاید خدا به شما می‌گوید که این فرصت شماست

من با تو هستم. بیا بریم. اما خدا اغلب به جورایی برعکسه

متوجه این شدی؟ خدا عاشق انجام کارهای نامنظم است، کارهایی که نشان می‌دهد خودش آنها را انجام داده نه ما. پس دوباره، هیزل، من قرار است پادشاه بعدی باشم. این پیرمرد قرار است تا ابد زنده بماند

او را بکش. آیا خدا می‌خواست که او این کار را بکند؟ آیا خدا می‌خواست که او بن حداد را بکشد؟ باز هم کتاب مقدس نمی‌گوید. و ما باید کمی مراقب باشیم، اما من اینطور فکر نمی‌کنم

فکر می‌کنم خدا کاری کرد که هیزل به یهوه اعتماد کند. فکر می‌کنم خدا راه دیگری برای تحقق این موضوع داشت. اما خدا می‌دانست هیزل کیست

و بنابراین، با همین عمل، او بهبود خواهد یافت، اما تو پادشاه بعدی خواهی بود. یعقوب می گوید ما قبلاً در این مورد صحبت کرده ایم. یعقوب می گوید، جرأت نکن بگویی خدا تو را وسوسه کرده است.

جرأت نکن بگویی که خدا تو را به انجام بدی وادار کرده است. از طرف دیگر، خدا ما را آزمایش می کند. او آزمایش هایی برای ما قرار می دهد.

آزمون هایی که ممکن است در آنها شکست بخوریم. بنابراین من در مورد هیزل نمی دانم، اما در مورد خودم می دانم، و در مورد تو هم می دانم. آیا به او اعتماد خواهی کرد؟ آیا منتظرش خواهی ماند؟ آیا از راهنمایی هایش پیروی خواهی کرد؟ تو می گویی، خب، آسان نیست.

او تلگراف نمی فرستد. این درست است. این درست است.

اما می توانیم، تا جایی که می توانیم، بگوییم، خدایا، من تا زمانی که حس روشنی از جایی که مرا به آنجا می ببری نداشته باشم، حرکت نمی کنم. این حس ممکن است کاملاً واضح باشد، درست است؟ شاید کمی مبهم باشد، اما در نهایت، می توانیم بگوییم، فکر می کنم این همان چیزی است که خدا می خواهد. بر اساس کلام او، بر اساس توصیه های دیگران، بر اساس برداشت های درونی من، همه در کنار هم.

فکر می کنم این چیزیه که خدا می خواد. اوه، اوه، صبر کن. صبر کن.

بنابراین، حزائیل پادشاه سوریه می شود. و در فصل های بعدی کتاب، خواهیم دید که حزائیل قوی تر و قوی تر می شود و حتی به اسرائیل، حتی به اورشلیم حمله می کند.

و یادت هست خدا به الیاس چی گفت؟ اوه، گناه اسرائیل قراره مجازات بشه. و یکی از ابزارهای من هیزل خواهد بود. و مطمئناً، این چیزیه که قراره اتفاق بیفته.